شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال هفدهم
۱۶ تیر ۱۴۰۴
۱۱ محرم ۱۴۴۷
شماره ۴۵۲۵

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه
فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا	۲۰ %	۲۳↓	۳۳↑
صبح	۲۹	ظهر	۳۳
عصر	۳۱	شب	۲۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۳۶:۳۲	نیمه شب شرعی	۲۲:۴۳:۲۵
غروب آفتاب	۱۸:۵۲:۰۹	اذان صبح فردا	۰۲:۳۵:۳۱
اذان مغرب	۱۹:۱۳:۱۹	طلوع آفتاب فردا	۰۴:۲۱:۳۰

روایت روز

عکس: Khamenei.ir

به نام ایران، به نام پیروزی

غلامرضا نبی‌اسدی
روزنامه‌نگار

ایستاده در غبار و همیشه‌ایستاده. این بهتر است. ایستاده بود آقا که غبارها برخاست؛ غبار جنگی‌که می‌خواستند وقتی فرومی‌نشیند، هم علم شکسته باشد و هم علمدار. حتی زیر پای علم را هم هزارقطعه می‌خواستند به‌تجزیه؛ تجزیه تا ترکیب شوم خود را سازکنند. اما... این «اما» را نمی‌فهمندکه اگر هزار طرح بر زمین کشند، به طوفانی درهم خواهد ریخت. یادشان رفته بود طوفان طبس را، یادشان هم رفته بودکه ما فرزندان بالیده و به‌رشادت‌رسیده این حقیقت هستیم که «العبد یدبر والخالق یقدر». تدبیر هم اگر خلق هزارکنند، تقدیر را خدا می‌نویسد. این‌ها هم‌که تدبیر نبود؛ وسوسه خناس بودکه التجا بردیم به رب‌الناس و شد آنچه تقدیر شده بود. مردها از ما به خون کشیدند. مردمان ما را به بمب وموشک و ریزپرنده‌کشتند. آتش‌ها به‌پا کردند اما از آن خاکستر، ققنوس‌وار برخاستیم و پر، بازگشودیم. هر زده را به سیلی مضاعف، جواب دادیم. غبارها فرونشست. یک‌باره از گوشه‌گوشه حرم‌که اسم تمام ایران است، فریادی به شوق برخاست: «ای اهل حرم، میر و علمدار بیامد/ سپهدار بیامد». دنیا دید در شب عاشورا، عاشورایی‌ترین مرد امروز، قامت‌کشیده‌تر آمد، بی‌عصا. با یقینی سرشار به فضل خدا و امیدی درافزایش به ملتی‌که تاریخ را درس ایستادگی داد. آمد و آمدنش حجت پیروزی شد. آمد به نام ایران و اولین حکم را هم به حکمت چنین تحریر کرد: «حاج محمود! ای ایران بخوان!». آری؛ ای ایران بخوان تا بدانند دشمنان که در روح و جان ما، ایران جاری است. بدانند ایران، ماناترین است. بدانند و بمیرند از این غصه‌که قصه را ما به پیروزی می‌نویسیم، حتی اگر قرار باشد خون خود را مرکب کنیم، چنین خواهیم‌کرد و سرانگشت در خون خود خواهیم زد و خواهیم نوشت: «می‌مانی ای وطن!». و می‌ماند وطن چون ایستاده است مردی‌که عصاره فضیلت و غیرت تاریخی عاشورایی ایران است. اگر هزار بار دیگر هم غبار برافروزند، باز این حکایت تکرار خواهد شد. هرکدام‌مان هم‌که شهید شویم، پیش‌تر نوشته‌ایم نه بر کفن نداشته‌که بر لوح جانمان. نوشته‌ایم: «بشکست اگر سبویی، به‌فدای چشم مستت/ سر خم می سلامت شکند اگر سبویی». قطرات خون رشید و باقری و سلامی و حاجی‌زاده و کاظمی و... هم در زمین، همین را نقش می‌کند. من اگر افتادم به هزار زخم، تو ایستاده بمان تا بماند ایران. تا بخوانند «در روح و جان من....».

متن پوستر به این شرح است:
«ملّت ایران عزیز است و عزیز خواهد بود، پیروز است و پیروز خواهد بود به توفیق الهی. و امیدواریم خدای متعال این ملّت را در زیر سایه‌ی الطاف خودش همیشه با عزّت و شرف محفوظ بدارد، درجات امام بزرگوار را عالی‌کند و حضرت بقیّة‌الله (ارواحنا فداه) را از این ملّت، راضی و خشنودکند وکمک آن بزرگوار، پشتیبان این ملّت باشد.» ۱۴۰۴/۰۴/۰۵

صحابه

زُهَیربن قَین بَجَلی

زهیربن‌قین از شهدای کربلا و از بزرگان قبیله بجیله بودکه پس از ملاقات با امام حسین(ع) چند روزقبل از واقعه‌کربلا، به او پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید. او از مردان شریف و شجاع شهرکوفه وقوم خود شمرده می‌شدکه به‌واسطه حضور در جنگ‌ها وفتوحات بسیار، جایگاه رفیعی به‌دست آورده بود.

حدیث

امام حسین(ع) می‌فرمایند:

تجربه‌های طولانی، مایه فزونی عقل است.

تاریخ‌الیعقوبی جلد۲، صفحه۲۴۶

اول شخص

برای شهید جواد پوررجبی، از فرماندهان هوافضای سپاه که به‌دست رژیم صهیونیستی شهید شد

مرا نام باید که تن مرگ راست*

مریم شیعه| صدای انفجار می‌آید و این صدا چندان دور نیست. فاطمه هراسان از خواب می‌پرد و خودش را به اتاق خواب بچه‌ها می‌رساند. خانه تاریک است. ریحانه و محمدحسین هر دو ترسیده‌اند و روی تخت‌هایشان بی‌حرکت مانده‌اند. آن‌ها را توی آغوش می‌گیرد و به اطراف نگاه می‌کند. حوالی اذان صبح است و جواد هنوز به خانه برنگشته است. شماره جواد را پشت‌سرهم می‌گیرد. کسی آن‌طرف خط جوابگو نیست. از پنجره بیرون را نگاه می‌کند. همسایه‌ها توی بالکن، روی پشت‌بام و میان کوچه‌اند. بعضی‌ها بیش از یک انفجار شنیده‌اند و کسی نمی‌داند منشأ این غرش‌های مهیب کجاست. توی اضطراب و بی‌خبری گم شده‌اند. محمدحسین هنوز گریه می‌کند و فاطمه دوباره تلفن همراهش را برمی‌دارد. صفحات خبری را به سرعت بالاوپایین می‌کند و وقتی متوجه انفجارهای گسترده‌تر می‌شود، کنترل تلویزیون را پیدا می‌کند و پای شبکه خبر می‌نشیند. چند دقیقه بعد، خبر حمله تروریستی اسرائیل به ایران منتشر می‌شود و فاطمه دیگر آرام‌وقرار ندارد. بچه‌ها حال خوشی ندارند. از آن‌ها می‌خواهد لباس‌هایشان را بپوشند. نمی‌تواند توی خانه بماند. دلشوره عجیبی به جانش افتاده است. باز شماره جواد را می‌گیرد و باز تقلایش بی‌نتیجه می‌ماند. بچه‌ها را روی صندلی عقب خودرو می‌نشاند و به‌سمت اولین جایی که به ذهنش خطور می‌کند، می‌راند. وقتی به حرم شاه عبدالعظیم(ع) می‌رسند، آرام‌تر می‌شود. با بچه‌ها گوشه حرم می‌نشیند و چند ساعتی را همان‌جا سرمی‌کند. تلفن همراهش را برمی‌دارد تا دوباره شماره جواد را بگیرد اما متوجه تماس‌های ازدست‌رفته خانواده می‌شود. با آن‌ها تماس می‌گیرد و وقتی از او سراغ جواد را می‌گیرند، می‌گوید: «جواب نمی‌ده... فقط می‌دونم پیش سردار حاجی‌زاده‌ست». صدای پشت تلفن برای چند ثانیه مکث می‌کند و بعد دست‌وپاشکسته می‌گوید: «می‌گن سردار شهید شده...».

مرد عملیات سخت

دیر آمدن جواد به خانه، چیز عجیبی نیست. اغلب شب‌ها وقتی بچه‌ها خوابند، از راه می‌رسد. آن شب هم وقتی به خانه می‌رسد، خسته است. از فاطمه می‌خواهد اگر از شام چیزی باقی مانده است برایش گرم کند و بعد از آن تلفنش شروع به زنگ خوردن می‌کند. فاطمه توی اتاق است. چمدان‌های سفر پیش‌رو را می‌بندد. قرار است فردا به‌همراه ریحانه و محمدحسین برای چند روز راهی کربلا شود. جواد مشغله زیادی دارد و فاطمه این را می‌داند. او می‌داند که جواد کارهای زیادی انجام می‌دهد اما هیچ‌وقت نمی‌داند دقیقا چه‌کاری. یک وقت‌هایی هم که از جواد سؤال می‌کند «چه‌کاره‌ای؟» جواد با شوخی و خنده پاسخ می‌دهد: «اصلا تو فکر کن آبدارچی! چه فرقی می‌کند؟». سال ۱۳۹۷ هم جواد برای چند هفته در خانه نبود. وقتی خبر مجروح شدنش را به فاطمه دادند، دقیقا نمی‌دانست که چرا و چطور این اتفاق افتاده است. او حتی نمی‌دانست که جواد به خارج از مرزهای ایران رفت‌وآمد دارد و بعد از جانبازی ۲۵درصد جواد در پایگاه تیفور سوریه، این موضوع را فهمید. جواد گاهی تا دو ماه به خانه نمی‌آمد؛ آن‌قدر که محمدحسین، فرزند شش‌ساله‌شان، بعضی وقت‌ها او را نمی‌شناخت. وقتی جواد به سوریه می‌رفت، محمدحسین یک‌سال‌ونیمه بود و وقت‌هایی که پدرش به مرخصی می‌آمد، او از فاطمه می‌پرسید: «مامان... این آقا کیه؟». فاطمه همیشه فکر می‌کرد جواد یک پاسدار ساده است. آن شب هم وقتی تلفنش زنگ می‌خورد و از خانه خارج می‌شود، فاطمه چیزی نمی‌پرسد. جواد کوتاه و سریع به او توضیح می‌دهد که سردار حاجی‌زاده او را احضار کرده است و بعد هم از فاطمه می‌خواهد که برایش دعا کند.

کربلا به خانه آمد

روزها می‌گذرد و خبری از پیکر جواد نمی‌شود. فاطمه دیگر طاقت ندارد. جواد رفته است و حتی مزاری ندارد. فاطمه نمی‌داند کجا و چطور باید در فراغش سوگواری کند. جواد همیشه آرزوی شهادت داشت و فاطمه هم این را می‌دانست اما گمان می‌کرد یک روز هر دو باهم به آرزوی شهادت برسند. حالا جواد رفته است و فاطمه رد مهربانی‌اش را توی خانه می‌گیرد. دست‌خطش را می‌بوسد، لباسی را که از او هدیه گرفته بود، به تن می‌کند و روز و شب به عکس‌هایش خیره می‌ماند. ۱۰ روز از حمله تروریست‌های رژیم صهیونیستی به جواد و همکارانش گذشته است و خبری از جواد نیست. روزها کش آمده است. انتظار فاطمه تمامی ندارد. شب دهم، ریحانه خواب بابا را می‌بیند. توی خواب به او می‌گوید: «به مامان بگو سه روز برام زیارت عاشورا بخونه». فاطمه می‌خواند و روز سوم، پیکر پاره‌پاره جواد پیدا می‌شود؛ بدون سر، بدون دست و... درست مثل شهید جوان عاشورا، «سردار جواد پوررجبی» آرزو داشت مانند علی‌اکبر حسین(ع) شهید شود و دست‌آخر شد؛ درست روزی که قرار بود فاطمه توی کربلا، پای روضه عاشورا بنشیند، جواد هزار روضه را به خانه‌اش آورد. سردار پوررجبی، از فرماندهان هوافضای سپاه پاسداران، در چهل‌سالگی و در سحرگاه بیست‌وسوم خرداد به دست جنایتکاران اشغالگر به شهادت رسید.

* شاهنامه فردوسی

هنر روز

اثری از کمال شرف، کارتونیست یمنی که دیروز در واکنش به حضور رهبر معظم انقلاب در مراسم تاسوعای حسینی در حسینیه امام خمینی(ره) منتشر کرده است. حضور رهبر انقلاب در این مراسم بازخوردهای جهانی بسیاری داشت که پایانی بود به یاوه‌گویی‌های رسانه‌های صهیونی و آمریکایی.

چکامه

بر حسین بن علی یا با حسین بن علی؟
با یزید بن یهودی یا حسین بن علی؟

حرف شمشیر و دلت آخر یکی شد یا دو تا؟
چیست تکلیف تو آیا با حسین بن علی؟

اینکه می‌آید صدایش، بانگ هل من ناصر است
از گلوی کیست این آوا؟ حسین بی‌علی

در کدامین صف نشستی، در سپاه کیستی؟
چون خدا تنهاست حق، تنها حسین بن علی

شور، شیدایی، جنون، مستی، به خون غلتیدگی
لفظ عشق‌اند این همه، معنا حسین بن علی

جان حسین بن علی، جانان حسین بن علی
دین حسین بن علی، دنیا حسین بن علی

می‌توان با تیغ، کِی حبل‌المتین را سر برید؟
نخل طوبی، عروه‌الوثقی حسین بن علی

تشنهٔ سیرابِ دریادل، یل ام‌البنین
کشته جاوید و نامیرا، حسین بن علی

کعبه خواهد زد به سینه، سنگ او را تا ابد
کربلایش قبله دل‌ها حسین بن علی

در شکوه واقعه، ای کاش پرپر می‌شدیم
درکنارت روز عاشورا، حسین بن علی!

سیدجواد میرصفی